

Comparative Analysis of Modern Criminal Law Principles in Rawls's Theories of Justice and Rousseau's Social Contract

Afshin Daryabayan¹, Mohsen Mahmoodi²

¹ Master's degree, Criminal Law and Criminology, Bandar Abbas Branch, Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran. daryabayanafshin@gmail.com

² Assistant Professor, Department of Philosophy, Bandar Abbas Branch, Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran (**Corresponding author**). m.mahmoodi@iauba.ac.ir

Abstract

The aim of the current study is to conduct a comparative analysis of modern criminal law principles based on John Rawls's theories of justice and Jean-Jacques Rousseau's social contract, as well as to show how these views can lead to the development of a more just and effective legal penal policies and law. By examining the views of Rousseau and Rawls, and analyzing their theoretical foundations in order to strengthen contemporary penal policies, it will be regarded how these views can be used to guarantee the rights of the accused, maintain public order, and increase the effectiveness of punishments. The research method hired here, is analytical-comparative. First and foremost, the fundamental principles of modern criminal law, such as innocence, the legality of crime and punishment, criminal actions and proceedings, the proportionality of crime and punishment, the personal nature of punishment, and the individualization of punishment, are examined and then analyzed from the perspectives of two prominent theorists, Rousseau and Rawls. This comparative method allows for a better understanding of the differences and similarities between these two approaches and their impact on modern legal penal policies. The findings of the study show that despite the differences in approach, both theories emphasize the preservation of the fundamental principles of criminal justice. Rousseau, through the concept of "general will", considers punishment as an essential mean for maintaining social order and implementing collective justice as the end, while Rawls, based on the theory of justice as fairness, emphasizes the necessity of designing a penal system that causes minimal harm to individual rights and ensures equal opportunities. Rousseau's theory emphasizes more on social cohesion and the legitimacy of punishment through collective agreement, while Rawls's theory attempts to create a balance between individual freedoms and social obligations. Meanwhile, the analysis of the fundamental principles of criminal law from the perspective of these two philosophers shows that some of these principles are commonly endorsed by them, but they are accompanied by differences in the way they are implemented and

Cite this article: Daryabayan, A. & Mahmoodi, M. (2024). Comparative Analysis of Modern Criminal Law Principles in Rawls's Theories of Justice and Rousseau's Social Contract. *Philosophy of Law*, 3(1), p. 167-192.
<https://doi.org/10.22081/phlq.2025.70795.1085>

Received: 2023-12-02 ; **Revised:** 2024-01-06 ; **Accepted:** 2024-02-27 ; **Published online:** 2024-04-03

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



theoretically justified. The principles of modern criminal law, including the principle of innocence, are consistent with Rawls's theoretical foundations regarding the guarantee of the rights of the accused and the principle of difference, while the principle of the legality of crime and punishment is consistent with Rousseau's view of the need to establish laws based on the public will. Also, the principle of proportionality of crime and punishment is confirmed in both theories, but Rousseau emphasizes its social aspects and Rawls emphasizes the dimensions of restorative justice and the reduction of social inequalities. At the same time, principles such as individualization of punishment, respect for human rights and human inherent dignity, and fair trial as human right are also in parallel with the intellectual foundations of these two thinkers, although there are differences in the way they are realized. Combining the teachings of these two distinct theories can lead to emerging a more efficient penal law in which principles such as justice, freedom, and proportionality of punishment to the crime are observed at different levels of policy-making and legal enforcement, and implementation. This results here, suggests that criminal law policymakers, inspired by the theories of Rousseau and Rawls, should act in a way that not only helps reduce crime and maintain public safety, but also takes into account individual rights and freedoms. Hiring the theoretical foundations of these two philosophers can be effective in the progress and evolution of the modern criminal law esp. penal one and finally the achievement of sustainable social justice.

Keywords: Modern criminal law, John Rawls, Jean-Jacques Rousseau, justice, freedom, punishment, modern criminal system, social contract theory, theory of justice, criminal policy.

تحلیل تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن در نظریات عدالت رالز و قرارداد اجتماعی روسو: آزادی، عدالت و مجازات

افشین دریابیان^۱، محسن محمودی^۲

^۱ کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران. daryabayananafshin@gmail.com
^۲ استادیار، گروه فلسفه، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران (نویسنده مسئول). m.mahmoodi@iauba.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر تحلیل تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن براساس نظریات عدالت جان رالز و قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو بوده و اینکه نشان دهد چگونه این دیدگاه‌ها می‌توانند به تدوین نظام کیفری عادلانه‌تر و مؤثرتری منجر شوند. با بررسی دیدگاه‌های روسو و رالز، و تحلیل مبانی نظری آن‌ها در جهت تقویت سیاست‌های کیفری معاصر نشان داده خواهد شد که این نظریات چگونه می‌توانند در راستای تضمین حقوق متهمان، حفظ نظم عمومی و افزایش کارآمدی مجازات‌ها به کار گرفته شوند. روش پژوهش تحلیلی-تطبیقی است. ابتدا، اصول بنیادین حقوق کیفری مدرن نظیر برائت، قانونی بودن جرم و مجازات، قانونی بودن دادرسی کیفری، تناسب جرم و مجازات، شخصی بودن مجازات و فردی‌سازی مجازات، مورد بررسی قرار گرفته و سپس از منظر دو نظریه پرداز برجسته، روسو و رالز، تحلیل شده‌اند. این روش تطبیقی امکان درک بهتر تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو رویکرد و تأثیر آن‌ها بر سیاست‌های کیفری مدرن را فراهم می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که با وجود تفاوت‌های رویکردی، هر دو نظریه بر حفظ اصول اساسی عدالت کیفری تأکید دارند. روسو، از طریق مفهوم «اراده عمومی»، مجازات را ابزار ضروری برای حفظ نظم اجتماعی و اجرای عدالت جمعی می‌داند، در حالی که رالز، بر مبنای نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، بر ضرورت طراحی نظامی کیفری تأکید دارد که حداقل آسیب را به حقوق فردی وارد کرده و فرصت‌های برابر را تضمین کند. نظریه روسو بیشتر بر انسجام اجتماعی و مشروعیت مجازات از طریق توافق جمعی تأکید دارد، در حالی که نظریه رالز تلاش می‌کند میان آزادی‌های فردی و الزامات اجتماعی تعادل ایجاد کند. در این میان، تحلیل اصول بنیادین حقوق کیفری از دیدگاه این دو فیلسوف نشان می‌دهد که برخی از این اصول به‌طور مشترک مورد تأیید آن‌ها قرار گرفته‌اند، اما با تفاوت‌هایی در نحوه اجرا و توجیه نظری همراه هستند. اصول حقوق کیفری مدرن، از جمله اصل برائت، با مبانی نظری رالز در خصوص تضمین حقوق متهمان و اصل تفاوت سازگار است، در حالی که اصل قانونی بودن جرم و مجازات با دیدگاه روسو درباره لزوم وضع قوانین براساس اراده عمومی مطابقت دارد. همچنین، اصل تناسب جرم و مجازات در هر دو نظریه تأیید شده است، اما روسو به جنبه‌های اجتماعی آن و رالز به ابعاد عدالت ترمیمی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی تأکید دارد. در عین حال، اصولی مانند فردی‌سازی مجازات، رعایت حقوق بشر و کرامت انسانی، و دادرسی منصفانه نیز با مبانی فکری این دو اندیشمند

استاد به این مقاله: دریابیان، افشین؛ محمودی، محسن (۱۴۰۳). تحلیل تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن در نظریات عدالت رالز و قرارداد اجتماعی روسو: آزادی، عدالت و مجازات. *فلسفه حقوق*، ۳(۱)، ص ۱۶۷-۱۹۲. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.70795.1085>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۸؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



هم‌راستا هستند، اگرچه تفاوت‌هایی در زمینه نحوه تحقق آن‌ها وجود دارد. تلفیق آموزه‌های این دو نظریه می‌تواند به ایجاد نظام کیفری کارآمدتری منجر شود که در آن اصولی مانند عدالت، آزادی و تناسب مجازات با جرم در سطوح مختلف سیاست‌گذاری و اجرا رعایت شود. این پژوهش پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاران حقوق کیفری با الهام از نظریات روسو و رالز، در تدوین قوانین به شیوه‌ای عمل کنند که نه تنها به کاهش جرایم و حفظ امنیت عمومی کمک کند، بلکه حقوق و آزادی‌های فردی را نیز در نظر داشته باشد. استفاده از مبانی نظری این دو فیلسوف می‌تواند در پیشرفت و تکامل نظام کیفری مدرن و دستیابی به عدالت اجتماعی پایدار مؤثر باشد.

کلیدواژه‌ها: حقوق کیفری مدرن، جان رالز، ژان ژاک روسو، عدالت، آزادی، مجازات، نظام کیفری مدرن، نظریه قرارداد اجتماعی، نظریه عدالت، سیاست کیفری.

۱. مقدمه

در دنیای معاصر، حقوق کیفری به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی نظام‌های اجتماعی و حقوقی، بیانگر ارزش‌ها و اصول عدالت در جوامع انسانی است. با تغییرات گسترده‌ای که در عرصه اندیشه‌های فلسفی و سیاسی رخ داده، نیاز به بازنگری در مبانی و اصول این حوزه بیش از پیش احساس می‌شود. نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو و نظریه عدالت جان رالز، هرکدام با رویکردی ژرف و متفاوت به موضوعاتی همچون آزادی، عدالت و مجازات، تأثیراتی ژرف بر مباحث حقوقی برجای گذاشته‌اند و افق‌های تازه‌ای به‌منظور تفسیر اصول حقوق کیفری مدرن گشوده‌اند. بررسی تطبیقی این دیدگاه‌ها و تحلیل جایگاه اصولی مانند برائت، قانونی بودن جرم و مجازات، و حفظ کرامت انسانی در چارچوب این نظریات، زمینه‌ای برای بازاندیشی در مفهوم عدالت و نحوه اجرای آن در نظام‌های کیفری فراهم می‌سازد. ضرورت انجام این پژوهش از آنجایی سرچشمه می‌گیرد که حقوق کیفری، به‌عنوان یکی از ابزارهای کلیدی در برقراری عدالت و تضمین امنیت اجتماعی، نیازمند بازبینی و هم‌سویی با تحولات فکری و فلسفی دوران معاصر است. نظریات روسو و رالز، با ارائه دیدگاه‌های تازه در حوزه عدالت و آزادی، زمینه‌ای را برای بازنگری و تعریف دوباره اصول مدرن حقوق کیفری فراهم می‌کنند. بررسی تطبیقی این اصول، می‌تواند گامی مؤثر در تقویت نظام کیفری و استحکام بخشی به پایه‌های عدالت اجتماعی در جوامع کنونی باشد. این پژوهش، تلاشی است جهت پاسخ‌گویی علمی به نیاز روزافزون جامعه به هماهنگی میان مبانی نظری و الزامات اجرایی.

هدف این تحقیق، بررسی تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن در چارچوب نظریات عدالت جان رالز و قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو است. در این پژوهش، تلاش می‌شود تا رابطه این اصول با مفاهیمی چون آزادی، عدالت و مجازات، مورد بررسی قرار گیرد و تأثیرات این دیدگاه‌ها بر شکل‌گیری و تحول نظام کیفری معاصر، مبرهن گردد. پرسش پژوهش حاضر آن است که چگونه اصول حقوق کیفری مدرن، با تکیه بر نظریات عدالت رالز و قرارداد اجتماعی روسو، می‌توانند عدالت و آزادی را در نظام‌های کیفری معاصر به‌طور قاطع و اثرگذار تحقق بخشند و تحوّل بنیادین در سازوکارهای اجرایی ایجاد کنند؟ فرضیه تحقیق بر این باور استوار است که اصول حقوق کیفری مدرن، با تکیه بر آموزه‌های عدالت رالز و قرارداد اجتماعی روسو، قادرند به‌طور قاطع و تأثیرگذار، عدالت و آزادی را در نظام‌های کیفری معاصر به‌ارمغان آورند و با تحولات اساسی و بنیادین در سازوکارهای اجرایی، مسیر جدیدی را به‌منظور تحقق عدالت اجتماعی در جوامع بشری بگشایند. روش تحقیق این مطالعه تحلیلی-تطبیقی است؛ که به بررسی اصول حقوق کیفری مدرن با استناد به نظریات عدالت رالز و قرارداد اجتماعی روسو می‌پردازد. داده‌ها از طریق مطالعه منابع معتبر و مقالات علمی، جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل می‌شوند. هدف، بررسی تأثیر این نظریات بر نظام‌های کیفری معاصر است.

مطالعات پیشین، به منزله تمثیلی از مبانی نظری و عملی، زمینه بررسی تطبیقی نظریات روسو و رالز در حقوق کیفری مدرن را فراهم کرده‌اند. دو^۱ (۲۰۲۳) به تحلیل مفهوم آزادی و برابری در قرارداد اجتماعی روسو پرداخته و برترام^۲ (۲۰۱۲) دو برداشت دموکراتیک و تعالی‌گرایانه از اراده عمومی در نظریه قرارداد اجتماعی روسو را بررسی کرده است. رابینسون (۲۰۲۲)، اصول مهم حقوق کیفری را با تأکید بر عدالت اجتماعی مطرح نموده است. چاپمن^۳ (۱۹۷۵)، نظریه عدالت رالز را با محوریت انصاف تحلیل کرده و هیتینگر^۴ (۱۹۹۴) ابعاد لیبرالیسم سیاسی در نظریه عدالت رالز را تشریح نموده است. فاستر^۵ (۲۰۱۹) دیدگاه تعادل انعکاسی رالز را، الگویی برای سازگاری مفاهیم عدالت با نظام‌های حقوقی مدرن دانسته و زاکرت^۶ (۱۹۹۴) تأثیر نظریه عدالت رالز بر بازتعریف حقوق اساسی را نشان داده است. پژوهش حاضر با الهام از این آثار، اصول حقوق کیفری مدرن را در چارچوب نظریات روسو و رالز تحلیل می‌کند. پژوهش حاضر در سه مبحث اصلی، سازماندهی شده است. مبحث نخست، به مبانی نظری اختصاص دارد که شامل تحلیل نظریات «قرارداد اجتماعی» ژان ژاک روسو و «عدالت» جان رالز است. این مبحث به‌طور دقیق به تبیین مفاهیم کلیدی این دو نظریه پرداخته و تأثیر آن‌ها بر مفاهیمی چون عدالت، آزادی و مجازات در حقوق کیفری مدرن را مورد بررسی قرار می‌دهد. مبحث دوم، به تحلیل تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن در چارچوب این دو نظریه اختصاص یافته است. در این مبحث، اصولی همچون برائت، قانونی بودن جرم و مجازات، تناسب میان جرم و مجازات و سایر اصول حقوقی از دیدگاه روسو و رالز مورد مقایسه و تحلیل قرار می‌گیرند. مبحث سوم به نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادات مربوط به این تحقیق پرداخته است. در این مبحث، نتایج حاصل از تحلیل تطبیقی بیان شده و پیشنهاداتی به منظور تقویت و ارتقاء نظام‌های حقوق کیفری و تحقق مؤثرتر عدالت و آزادی در این نظام‌ها ارائه می‌شود.

۲. مبانی نظری

۲-۱. نظریه قرارداد اجتماعی روسو

نظریه قرارداد اجتماعی، که مفهومی کلیدی در فلسفه سیاسی است، توسط چندین فیلسوف برجسته، مطرح شده و توسعه یافته است. ژان-ژاک روسو، یکی از مهم‌ترین افرادی است که به‌طور جامع، به ویژه در اثر برجسته‌اش با عنوان «قرارداد اجتماعی» به این نظریه پرداخته است. در این نظریه، روسو مفهومی

1. Do
2. Bertram
3. Chapman
4. Hittinger
5. Forster
6. Zuckert

به نام «اراده عمومی» معرفی می‌کند که براساس آن، افراد با پذیرفتن برخی محدودیت‌ها در آزادی فردی خود، وارد نوعی قرارداد اجتماعی می‌شوند. از نظر روسو، این قرارداد، زیربنای تشکیل جامعه‌ای را فراهم می‌آورد که در آن آزادی فردی از طریق مشارکت جمعی به شکلی از آزادی جمعی تبدیل می‌شود. در این چارچوب، آزادی نه صرفاً به‌عنوان آزادی طبیعی؛ بلکه به‌عنوان آزادی که تحت قوانین اجتماعی شکل می‌گیرد و در آن افراد، مسئولیت‌پذیر هستند، تعریف می‌شود (Rousseau, 1968). این نوع آزادی در نظریه روسو، با سایر نظریات سیاسی آن دوره، تفاوت‌های عمیقی دارد و علاوه بر جنبه‌های سیاسی، با مفاهیم اجتماعی و اقتصادی نیز ارتباط دارد؛ به‌طوری‌که به‌نوعی پیوندی میان آزادی فردی و عدالت اجتماعی برقرار می‌کند (Do, 2023).

روسو معتقد است که برای رسیدن به عدالت در جامعه، افراد باید در برابر قانون، به‌طور یکسان قرار گیرند و منافع عمومی باید بر منافع فردی ترجیح یابد. در چنین چارچوبی، «اراده عمومی» به‌عنوان نیرویی فراگیر عمل کرده، وظیفه خود را در تعیین قوانین و نظارت بر اجرای آن‌ها می‌بیند؛ تا از این طریق، منافع عمومی تأمین شود. بدین ترتیب، اراده عمومی، نه فقط قواعد اجتماعی را شکل می‌دهد، بلکه برای حفظ نظم اجتماعی، محدودیت‌هایی را بر آزادی فردی اعمال می‌کند. این رویکرد، خصوصاً در زمینه مفاهیم عدالت و آزادی در دوران مدرن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ جایی که مجازات‌ها به‌عنوان ابزاری جهت حفظ نظم اجتماعی و اصلاح رفتار مجرمان به‌شمار می‌روند (Bluhm, 1984; Froese, 2001; Affeldt, 1999). روسو، در تحلیل‌های خود بر این نکته تأکید دارد که جامعه باید براساس اراده عمومی شکل گیرد و این اراده باید فراتر از منافع فردی عمل کند. به این ترتیب، چالش‌های اجتماعی و اخلاقی نظریه روسو، به‌ویژه در زمینه برابری اجتماعی و تأثیرات آن بر عدالت در جوامع مدرن، به‌طور دقیق مورد توجه قرار گرفته است (Shklar, 1978). این دیدگاه‌ها همچنین تأثیرات عمده‌ای بر نحوه مدیریت قدرت و تعیین حقوق شهروندان در دموکراسی‌ها دارند (Bertram, 2012; Noone, 1970). علاوه بر این، تحلیل‌های جدیدتر، از نظریه روسو در چارچوب ایدئولوژی قرارداد اجتماعی به بررسی جایگاه فرد و دولت در تحقق عدالت اجتماعی پرداخته و روابط میان آن‌ها را در این زمینه تبیین می‌کند (Gauthier, 1977).

۲-۲. نظریه عدالت رالز

جان رالز در نظریه عدالت خود، دو اصل بنیادین را معرفی می‌کند که تأثیر زیادی بر مباحث حقوقی و کیفری دارد. اولین اصل، اصل آزادی است؛ که به آزادی‌های فردی در چارچوب حقوق بشر اشاره دارد. دومین اصل، اصل تفاوت است؛ که بیان می‌کند نابرابری‌های اجتماعی تنها زمانی مجاز است که به نفع اقشار آسیب‌پذیر جامعه باشد (رالز، ۱۴۰۳، ص ۲۵۴). این دو اصل به‌ویژه در قوانین حقوق کیفری و مجازات‌ها، به‌طور مستقیم قابل توجه هستند. جان رالز در کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت»، نظریه‌ای

مبتنی بر عدالت به عنوان انصاف ارائه می‌کند. او با استفاده از ایده «وضع نخستین» و «حجاب جهل» تلاش می‌کند اصولی برای ساماندهی عادلانه جامعه تدوین کند (Rawls, 1971).

رالز دو اصل اساسی عدالت را معرفی می‌کند:

♦ **اصل آزادی‌های برابر:** هر فرد باید از حقوق و آزادی‌های مساوی برخوردار باشد. این اصل تأکید دارد که آزادی‌های فردی، تنها در صورتی محدود می‌شوند که برای تضمین آزادی دیگران ضرورت داشته باشد.

♦ **اصل تفاوت:** نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، تنها در صورتی قابل قبول هستند که به نفع کم‌برخوردارترین افراد جامعه باشند و فرصت برابر برای همه فراهم کنند.

رالز بر این باور است که، عدالت توزیعی باید بر مبنای انصاف باشد و از اصولی پیروی کند که افراد در وضع نخستین، بدون آگاهی از جایگاه اجتماعی، اقتصادی و توانایی‌های خود، آن را عادلانه بدانند. در حقوق کیفری، نظریه عدالت رالز به این معنا است که قوانین باید به گونه‌ای تدوین شوند که آزادی‌های اساسی را حفظ کنند و از هرگونه تبعیض جلوگیری شود. عدالت در این زمینه به معنای تضمین حقوق متهمان، قربانیان و جامعه است.

۳. اصول حقوق کیفری مدرن و تحلیل تطبیقی

این مبحث به تحلیل تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن در چارچوب این دو نظریه اختصاص یافته است. در این مبحث، اصولی همچون برائت، قانونی بودن جرم و مجازات، تناسب میان جرم و مجازات و سایر اصول حقوقی از دیدگاه روسو و رالز مورد مقایسه و تحلیل قرار می‌گیرند.

۳-۱. اصل برائت^۱

اصل برائت، یکی از اصول بنیادین حقوق کیفری است که براساس آن، هر فرد تا زمانی که در دادگاه محکوم به جرم نشود، بی‌گناه فرض می‌شود. این اصل، در جهت حمایت از حقوق فردی و جلوگیری از ظلم و اجبار ناعادلانه به افراد طراحی شده است (Hamer, 2007). در نظام‌های حقوقی مختلف، از جمله در انگلستان و فرانسه، اصل برائت در چارچوب مفاهیم گسترده‌تری چون حقوق بشر و کرامت انسانی در نظر گرفته می‌شود (Quintard-Morénas, 2010). این اصل، نه تنها برای حمایت از متهمین، بلکه برای حفظ اعتماد عمومی به عدالت نیز ضروری است (Tadros & Tierney, 2004). با این حال، تهدیداتی همچون قوانین معکوس‌سازی بار اثبات، به چالش کشیدن این اصل را در برخی از نظام‌ها موجب شده است (Gray, 2017). به علاوه، اصل برائت به‌عنوان یک اصل پیش فرض بنیادین در حقوق کیفری، باید مورد پذیرش قرار گیرد، تا هیچ‌کس بدون اثبات جرم، مجازات نشود، و این اصول باید به‌طور ثابت و بدون

هرگونه استثنای ناعادلانه، در نظام‌های حقوقی اجرا گردد (Thayer, 1897).

در نظریهٔ قرارداد اجتماعی روسو، اصل برائت به‌طور غیرمستقیم به دفاع از حقوق فرد در برابر قدرت‌های حکومتی مربوط می‌شود. از نظر روسو، در جامعه‌ای که براساس قرارداد اجتماعی بنا شده است، فرد باید از آزادی‌های خود محافظت کند و در صورتی که به‌طور قاطع در دادگاه مجرم شناخته نشود، باید برائت داشته باشد. در این چارچوب، اگر فردی پیش از اثبات جرم خود تحت تعقیب قرار گیرد، نقض آزادی و کرامت انسانی او به حساب می‌آید. بنابراین، روسو در مقابل هر نوع ظلم قانونی که ممکن است براساس سوءاستفاده از قدرت صورت گیرد، از اصل برائت دفاع می‌کند تا حاکمیت قانون و عدالت واقعی در جامعه برقرار باشد. در نظام حقوق کیفری مدرن، اصل برائت از اصول بنیادی است؛ که به‌ویژه در راستای اصول رالز از اهمیت بالایی برخوردار است. رالز معتقد است که فرد تا زمانی که جرم او ثابت نشده است، باید بی‌گناه تلقی شود (Forster, 2019, p. 14). این اصل در بسیاری از سیستم‌های حقوقی مدرن، به‌ویژه در کشورهای دموکراتیک، پذیرفته شده است و نقش مهمی در تضمین حقوق فردی ایفا می‌کند. در نظریهٔ رالز، اصل برائت به‌طور مستقیم با اصل آزادی‌های برابر و همچنین اصل تفاوت ارتباط دارد. رالز معتقد است که برای تحقق عدالت، قوانین کیفری باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که حقوق فردی، به‌ویژه حق برائت، بدون توجه به وضعیت اجتماعی یا اقتصادی افراد، به‌طور یکسان و برابر رعایت شود. به‌طور مثال، اگر فردی متهم به جرمی شود، تا زمانی که گناه او در دادگاه ثابت نشده باشد، باید بی‌گناه فرض شود. این به معنای حفظ آزادی فردی او است. طبق اصل آزادی‌های برابر، هر فردی باید حق داشته باشد که تا زمان اثبات جرم، از آزادی خود بهره‌مند باشد. اگر این حق نقض شود، یعنی فرد بدون اثبات جرم بازداشت یا مجازات شود، به نوعی آزادی فردی او به‌طور غیرعادلانه، محدود می‌شود.

تمامی کشورها اصل برائت را لازم‌الرعا می‌دانند، از جمله آمریکا، که در این خصوص باید به پروندهٔ "کافین علیه ایالات متحده"^۱ عنایت داشت که در آن کافین^۲، پریسیوال کافین^۳ و ریید^۴ به اتهام کمک و همراهی در ارتکاب کلاهبرداری بانکی توسط رئیس سابق بانک ملی ایندیانا، تئودور هاگی^۵ متهم شده بودند، ریاست برعهدهٔ قاضی ملویل فولر^۶ بود و قاضی ادوارد داگلاس وایت^۷ رأی اصلی را نوشت. در این پرونده، دیوان عالی آمریکا بر اصل برائت یا فرض بی‌گناهی^۸، به‌عنوان یکی از اصول مهم در سیستم

1. Coffin v. United States (1895)

2. F.A. Coffin

3. Percival B. Coffin

4. A.S. Reed

5. Theodore P. Haughey

6. MWF: Melville Weston Fuller

7. EDW: Edward Douglass White

8. Principle of innocence

قضائی ایالات متحده تأکید کرد. در حقیقت، دیوان عالی در این پرونده توضیح داد که قضات باید این اصل را برای هیئت منصفه، تبیین و تصریح کنند و آن را به‌عنوان یک اصل بنیادین در حقوق کیفری آمریکا مورد تأکید قرار دهند. تصمیم قضات در این پرونده به وضوح تحت تأثیر فلسفه حقوق طبیعی و اصول روشنگری قرار داشت. این امر از آنجا قابل استنباط است که، قضات در توضیح این اصل، بر اهمیت کرامت انسانی و حقوق بنیادین افراد تأکید داشته‌اند. این رویکرد با نظریات روسو در خصوص اراده عمومی و حقوق فردی و همچنین با دیدگاه رالز در رابطه با برابری و انصاف در نظام قضائی، مطابقت دارد.

۳-۲. اصل قانونی بودن جرم و مجازات^۱

یکی از اصول اساسی در حقوق کیفری، قانونی بودن جرم و مجازات است. این اصل بیان می‌کند که، هیچ فردی نباید به دلیل عملی که پیش از آن به‌طور شفاف و مشخص در قوانین مدون تعریف نشده است، تحت پیگرد یا مجازات قرار گیرد. چنین مفهومی نقش مهمی در جلوگیری از اعمال تفسیرهای گسترده یا تحمیل مجازات‌های خودسرانه ایفا می‌کند و همزمان، تضمین‌کننده حفظ حقوق فردی و تقویت عدالت اجتماعی به‌شمار می‌رود (Ashworth, 2009). به‌طور کلی، این اصل تضمین می‌کند که تمامی مجازات‌ها باید دارای پشتوانه‌ای روشن و قانونی باشند و قدرت اجرایی دولت در اعمال قوانین، صرفاً در محدوده مقررات صریح و جاری محدود شود (Kelsen, 1945). برخی محققان تأکید دارند که این محدودیت قدرت اجرایی، یکی از پایه‌های اساسی در حفاظت از اصول حقوقی است و به جلوگیری از خودسری در نظام‌های کیفری کمک می‌کند (Raz, 1979). افزون‌بر این، این اصل به‌عنوان یکی از ارکان بنیادین در ایجاد نظام کیفری شفاف و پیش‌بینی‌پذیر شناخته شده است و از هرگونه سوءاستفاده یا اقدامات ناعادلانه ممانعت می‌کند (Robinson, 2022).

از دیدگاه روسو، این اصل به‌گونه‌ای متفاوت و در پیوند با قرارداد اجتماعی، تحلیل می‌شود. در اندیشه او، جامعه باید از طریق قوانین واضح و روشن، افراد را از ارتکاب اعمال مجرمانه بازدارد. این قوانین، باید براساس اراده عمومی و رضایت جمعی مردم باشد و نه منافع گروهی خاص، که می‌تواند به ظلم و بی‌عدالتی منجر شود. روسو، به‌طور خاص تأکید دارد که هیچ فردی نباید مجازات شود؛ مگر آنکه عمل او به‌وضوح در چارچوب قوانین عمومی و پذیرفته شده جامعه قرار گیرد. به این ترتیب، در نظر او، قوانین باید مطابق با اراده عمومی و تنها به‌منظور تحقق عدالت اجتماعی باشد، نه تأمین منافع شخصی یا گروهی. در واقع، او با قانونی که تنها به نفع یک گروه خاص تصویب شده باشد، به شدت مخالف است و بر این نکته تأکید دارد که عدالت، تنها در صورتی محقق می‌شود که قانون براساس اراده عمومی و برای

1. The principle of legality of crime and punishment

منافع عمومی تصویب شده باشد.

اصل قانونی بودن جرم و مجازات، که به طور مستقیم از دیدگاه رالز نشأت می‌گیرد، بیان می‌کند که هیچ فردی نباید به دلیل رفتاری مجازات شود؛ مگر آنکه آن رفتار طبق قانون، جرم شناخته شده باشد (Chapman, 1975, p. 590). این اصل، در هر سیستم قضائی باید براساس قوانینی شفاف و منصفانه باشد تا حقوق فردی آسیب نبیند. جان رالز در آثار خود به‌ویژه در «عدالت به‌عنوان انصاف»، به اصول بنیادین عدالت و نظم اجتماعی پرداخته است؛ اما به طور خاص و مستقیم به اصل قانونی بودن جرم و مجازات^۱ اشاره نکرده است. با این حال، می‌توان از دیدگاه‌های کلی او در مورد عدالت و انصاف برخی نکات را استخراج کرد. از دیدگاه رالز، جامعه عادلانه، باید براساس اصولی بنا شود که منجر به احترام به حقوق فردی و آزادی‌ها شود. در این راستا، اصل قانونی بودن جرم و مجازات می‌تواند به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی عدالت اجتماعی، در نظر گرفته شود. رالز بر اهمیت نهادهای قانونی و حقوقی تأکید دارد، که باید بر مبنای انصاف و عدالت عمل کنند. اگرچه رالز به طور خاص به اصل قانونی بودن جرم و مجازات نپرداخته است؛ اما می‌توان گفت که این اصل با اصول کلی نظریه او درباره عدالت و انصاف همخوانی دارد. جامعه‌ای که بر مبنای اصول رالز بنا شده باشد، باید از اصول قانونی پیروی کند که شامل شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری و حفاظت از حقوق فردی باشد.

۳-۳. اصل قانونی بودن دادرسی کیفری^۲

اصل قانونی بودن دادرسی کیفری، بر لزوم پیروی از یک چارچوب قانونی روشن و ثابت در تمام مراحل دادرسی کیفری تأکید می‌کند. این اصل، تضمین می‌کند که تمامی اقدامات قضائی، از تحقیقات مقدماتی تا اجرای حکم، باید براساس قوانین موجود صورت گیرد و از هرگونه دادرسی خودسرانه یا ناعادلانه جلوگیری شود (Packer, 1968). همچنین، طبق این اصل، هدف اساسی از دادرسی کیفری، تحقق عدالت است و باید فرآیند قضائی در جهت منافع عمومی و به طور شفاف و بدون تداخل منافع فردی یا گروهی انجام شود (Ashworth, 1994). به‌علاوه، اصل قانونی بودن دادرسی، هم‌راستا با نظریات دموکراتیک است؛ که بر اهمیت فرآیندهای قانونی در حفظ حقوق بشر و عدالت تأکید دارند (Dworkin, 1986). در همین راستا، برخی پژوهشگران به اهمیت سازگاری عدالت و رفاه اجتماعی در فرآیند دادرسی اشاره دارند و معتقدند که قوانین باید به منظور حمایت و پاسداری از هر دو جنبه عدالت و رفاه اجتماعی به طور متوازن تنظیم شوند (Kaplow & Shavell, 2002). در تحلیل دیدگاه روسو، اصل مذکور به طور غیرمستقیم به مفاهیم قرارداد اجتماعی و مشروعیت قانون در اندیشه‌های او ارتباط دارد. روسو، در نظرگاه خود، تأکید

1. Nullum crimen, nulla poena sine lege

2. The principle of legality of criminal proceedings

دارد که قوانین، تنها زمانی مشروعیت دارند که از اراده عمومی ناشی شوند و در راستای منافع عمومی و عدالت اجتماعی عمل کنند. او به وضوح مخالف هرگونه حکومتی است که فرآیندهای قضائی آن خارج از اراده و تصمیم عمومی عمل کند. بر این اساس، اگر روند دادرسی از چارچوب قانون عبور کرده و بدون ضمانت اجرای اجتماعی انجام شود، به نوعی مشروعیت آن را زیر سؤال می‌برد. به عبارتی، در دیدگاه روسو، اگر دادرسی کیفری تحت نظارت قانون و با تأسیس قوانین شفاف و عادلانه نباشد؛ نتیجه‌ای جز از دست رفتن عدالت و نقض قرارداد اجتماعی نخواهد داشت.

در نظریه رالز، عدالت به عنوان انصاف، به مثابه یک اصل بنیادین مطرح می‌شود که در آن حقوق فردی و آزادی‌ها باید محترم شمرده شوند. رالز دو اصل بنیادی را برای یک جامعه عادلانه معرفی می‌کند:

۱. اصل اول: هر فرد باید حق برابر برای آزادی‌های بنیادین داشته باشد.

۲. اصل دوم: اجتماعی که بر اساس انصاف بنا شده باشد، باید به گونه‌ای سازماندهی شود که به نفع کم‌برخوردارترین اعضای جامعه باشد.

در این راستا، اصل قانونی بودن دادرسی کیفری می‌تواند به عنوان ابزاری برای حفظ حقوق فردی و تضمین انصاف در فرآیندهای قضائی در نظر گرفته شود. رالز بر اهمیت نهادهای قانونی تأکید دارد، که باید بر مبنای اصول انصاف عمل کنند.

۳-۴. اصل تناسب جرم و مجازات^۱

اصل تناسب جرم و مجازات، یکی از اصول مهم حقوق کیفری است که تأکید دارد مجازات اعمال شده باید متناسب با شدت و ماهیت جرم باشد. این اصل، تضمین می‌کند که مجازات نه آن قدر شدید باشد که به بی‌عدالتی منجر شود، و نه آن قدر خفیف که بازدارندگی خود را از دست بدهد (Von Hirsch, 1993). به بیان دیگر، تناسب میان جرم و مجازات، باید به گونه‌ای باشد که مجرم احساس کند پاسخ جامعه به عمل او عادلانه است و در عین حال، این تناسب برای دیگر افراد جامعه نیز پیامی روشن داشته باشد (Hart, 1968). بر اساس این اصل، شدت مجازات باید به گونه‌ای تعیین شود که نه فقط حقوق قربانی حفظ شود؛ بلکه عدالت اجتماعی نیز تضمین گردد (Duff, 2001). روسو در نظریه قرارداد اجتماعی خود، به طور غیرمستقیم بر اصل تناسب جرم و مجازات تأکید می‌کند. او بر این باور است که، قوانین و مجازات‌ها باید بر اساس اراده عمومی شکل بگیرند، به گونه‌ای که هر عضو جامعه به حقوق خود دست یابد و عدالت برقرار شود. در نظر روسو، اگر مجازات با جرم تناسب نداشته باشد، این نابرابری نشان‌دهنده بی‌عدالتی و ضعف در تحقق اراده عمومی است. او معتقد است که، مجازات نه بی‌رحمانه باشد که حقوق طبیعی انسان را نقض کند، و نه چنان کم‌اثر که از عمل مجرمانه بازدارندگی نداشته باشد.

1. The principle of proportionality of crime and punishment

روسو با نگرش اخلاقی خود، مجازات‌هایی را می‌پذیرد که هدف آن‌ها اصلاح فرد و حفظ نظم اجتماعی باشد و از هرگونه اقدام ظالمانه یا بیش‌ازحد پرهیز شود. در واقع، دیدگاه او بر یک عدالت ترمیمی و اصلاح‌گرایانه استوار است؛ که در آن، تناسب میان جرم و مجازات به معنای تأمین حقوق جامعه و فرد، به صورت هم‌زمان تفسیر می‌شود.

در نظریه رالز، اصل تناسب جرم و مجازات از اهمیت بالایی برخوردار است. رالز بر این باور است که، مجازات‌ها باید با جرم ارتكابی تناسب داشته باشند تا عدالت در فرآیند دادرسی حفظ شود. این اصل، به این معنا است که هیچ مجازاتی نباید بیشتر از آنچه که جرم ایجاب می‌کند، باشد (Zuckert, 1994, p. 751). در حقوق کیفری مدرن، این اصل معمولاً با قوانین خاص کیفری و محاکم قضائی برای جلوگیری از مجازات‌های بی‌تناسب رعایت می‌شود. با استناد به اصول بنیادین نظریه عدالت او، به ویژه «اصل تفاوت» و تأکید او بر «عدالت به عنوان انصاف»، می‌توان دیدگاه او را در این زمینه تبیین کرد. رالز در کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» (Rawls, 1971) «اصل تفاوت» را به عنوان یکی از دو اصل اساسی عدالت، مطرح می‌کند. این اصل بیان می‌کند که، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، تنها در صورتی قابل قبول هستند که به نفع کم‌برخوردارترین افراد جامعه باشند. با توجه به این اصل، می‌توان استدلال کرد که از دیدگاه رالز، نظام مجازات باید به‌گونه‌ای طراحی شود که کمترین آسیب را به کم‌برخوردارترین افراد جامعه وارد کند. مجازات‌های سنگین و نامتناسب می‌توانند منجر به افزایش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی شوند، به ویژه اگر این مجازات‌ها به‌طور نابرابر بر گروه‌های خاصی از جامعه، اعمال شوند. به عنوان مثال، مجازات‌های حبس طولانی مدت می‌تواند تأثیر منفی زیادی بر خانواده‌های فقیر داشته باشد و آنها را در وضعیت بدتری قرار دهد.

علاوه بر این، تأکید رالز بر «عدالت به عنوان انصاف» نیز با اصل تناسب جرم و مجازات مرتبط است. عدالت به‌عنوان انصاف به این معنا است که، نهادها و رویه‌های اجتماعی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که منصفانه و بی‌طرفانه باشند. اعمال مجازات‌های نامتناسب، به‌ویژه اگر به‌صورت تبعیض‌آمیز اعمال شوند، با این اصل در تضاد است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه رالز، اصل تناسب جرم و مجازات با اصول عدالت و انصاف سازگار است و می‌تواند به‌عنوان یک معیار مهم در طراحی نظام مجازات در نظر گرفته شود. این اصل، تضمین می‌کند که مجازات‌ها نه تنها باید بازدارنده باشند؛ بلکه باید عادلانه و متناسب با جرم ارتكابی نیز باشند و کمترین آسیب را به کم‌برخوردارترین افراد جامعه وارد کنند.

به طور خلاصه، می‌توان نکات زیر را در مورد دیدگاه رالز در مورد اصل تناسب جرم و مجازات ذکر کرد:

♦ نظام مجازات باید به‌گونه‌ای طراحی شود که کمترین آسیب را به کم‌برخوردارترین افراد جامعه وارد کند (با توجه به اصل تفاوت).

♦ مجازات‌ها باید منصفانه و بی طرفانه باشند و از هرگونه تبعیض جلوگیری کنند (با توجه به عدالت به عنوان انصاف).

♦ مجازات‌ها باید متناسب با جرم ارتكابی باشند و از اعمال مجازات‌های نامتناسب و بی‌رویه جلوگیری شود.

۳-۵. اصل شخصی بودن مجازات^۱

اصل شخصی بودن مجازات تأکید دارد که تنها فردی که مرتکب جرم شده است، مسئولیت کیفری و مجازات را برعهده گیرد. این اصل، هرگونه اعمال کیفر بر افراد دیگر که دخالتی در جرم نداشته‌اند را، ناعادلانه و غیرقابل قبول می‌داند. اگرچه روسو، به‌طور مستقیم به اصل شخصی بودن مجازات اشاره نکرده است؛ اما مبانی نظری او در قرارداد اجتماعی، با این اصل هم‌خوانی دارد. روسو بر این باور است که، شهروندان با واگذاری بخشی از آزادی‌های خود به اراده عمومی، نظمی مشترک را پایه‌گذاری می‌کنند که حفظ عدالت اجتماعی در آن ضروری است. از دیدگاه او، مجازات باید به‌گونه‌ای باشد که صرفاً بر فرد خاطی اعمال شود و هیچ‌گونه مسئولیت کیفری به اطرافیان یا دیگر افراد، تسری نکند. روسو، اعمال مجازات جمعی یا غیرشخصی را ناقض اراده عمومی و اصول عدالت می‌داند؛ زیرا چنین اقداماتی، حقوق شهروندان بی‌گناه را تضعیف کرده و قرارداد اجتماعی را که بر مبنای انصاف و عدالت استوار است، زیر سؤال می‌برد. جان رالز به‌طور مستقیم به این اصل نپرداخته است، اما می‌توان با استناد به مبانی نظری او، به ویژه تأکید او بر «فردیت»^۲ «احترام به افراد به‌عنوان موجوداتی آزاد و برابر» و «عدالت به عنوان انصاف»، دیدگاه او را در مورد این اصل تبیین کرد. رالز در نظریه عدالت خود، بر اهمیت حقوق و آزادی‌های فردی تأکید زیادی دارد. او معتقد است که هر فرد، دارای ارزش ذاتی و کرامت انسانی است و باید به‌عنوان یک موجود مستقل و دارای حقوق برابر، مورد احترام قرار گیرد (Rawls, 1971).

با توجه به این دیدگاه، می‌توان استدلال کرد که از نظر رالز، مجازات جمعی یا اعمال مجازات بر افرادی که در جرم دخالت نداشته‌اند، نقض آشکار اصل شخصی بودن مجازات و بی‌عدالتی محض است. چنین رویکردی با تأکید رالز بر فردیت و حقوق افراد در تضاد است. زیرا:

♦ **نقض استقلال فردی:** مجازات فردی به‌جای فرد دیگر، استقلال و عاملیت اخلاقی فرد را نادیده می‌گیرد و او را به‌عنوان بخشی از یک گروه یا واحد جمعی در نظر می‌گیرد، نه به‌عنوان یک فرد مستقل.

♦ **بی‌عدالتی رویه‌ای:** مجازات فردی که جرمی مرتکب نشده است، با اصول عدالت رویه‌ای که رالز بر آن تأکید دارد، مغایرت دارد؛ زیرا هیچ فرآیند عادلانه و منصفانه‌ای برای اثبات گناه این فرد، طی نشده است.

1. The principle of personal responsibility of punishment

2. Individuality

♦ **نقض اصل برابری:** مجازات فردی به جای فرد دیگر، نوعی تبعیض و بی‌عدالتی را ایجاد می‌کند؛ زیرا فرد بی‌گناه، به جای فرد گناهکار مجازات می‌شود.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه رالز، اصل شخصی بودن مجازات، یک اصل ضروری برای حفظ عدالت و احترام به حقوق افراد است. این اصل، تضمین می‌کند که هر فرد، صرفاً مسئول اعمال خود باشد و از مجازات‌های بی‌رویه و ناعادلانه در امان باشد. به طور خلاصه، می‌توان نکات زیر را در مورد دیدگاه رالز در مورد اصل شخصی بودن مجازات ذکر کرد:

♦ هر فرد باید به‌عنوان یک موجود مستقل و دارای حقوق ذاتی، مورد احترام قرار گیرد.
♦ مجازات جمعی یا اعمال مجازات بر افرادی که در جرم دخالت نداشته‌اند، نقض آشکار عدالت است.

♦ اصل شخصی بودن مجازات برای حفظ عدالت و احترام به حقوق افراد، ضروری است. همچنین، می‌توان به تفسیرهایی از آثار رالز توسط دیگر محققان در زمینه حقوق کیفری و فلسفه حقوق نیز مراجعه کرد؛ تا درک دقیق‌تری از دیدگاه او در مورد این اصل به دست آورد. اما منبع اصلی و بنیادین برای درک دیدگاه او، کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» است. در پایان قابل ذکر است که، اصل شخصی بودن مجازات در حقوق کیفری مدرن، به‌طور گسترده‌ای پذیرفته شده و در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و قوانین داخلی کشورها مورد تأکید قرار گرفته است. دیدگاه رالز نیز با این اصل همخوانی دارد و آن را به‌عنوان یک جزء ضروری از یک نظام حقوقی عادلانه تأیید می‌کند.

۳-۶. اصل فردی کردن (بودن) مجازات^۱

اصل فردی کردن مجازات تأکید دارد که، مجازات باید با توجه به ویژگی‌ها، وضعیت اجتماعی و شخصیت فرد مجرم، تعیین شود. این اصل، از اعمال مجازات‌های عمومی و یکسان برای همه افراد جلوگیری کرده و به جای آن، براساس شرایط فردی و میزان جرم ارتكابی، مجازات متناسب را اعمال می‌کند (Tonry, 1998). هدف از این اصل، تضمین اجرای عدالت است؛ به‌طوری که مجازات‌ها با توجه به بزهکاری خاص هر فرد و میزان مسئولیت او در ارتكاب جرم، تعیین شوند (Zimring & Hawkins, 1995). این رویکرد، خصوصاً در سیستم‌های کیفری مدرن، به‌عنوان یکی از اصول اساسی در تعیین میزان مجازات و شیوه‌های آن، شناخته می‌شود (Morris & Tonry, 1990). روسو، در نظریه قرارداد اجتماعی خود، بر این باور است که افراد در جامعه به‌صورت داوطلبانه، آزادی‌های فردی خود را به قوانین عمومی واگذار می‌کنند تا عدالت و نظم اجتماعی برقرار شود. اگرچه روسو، به‌طور خاص به «اصل فردی کردن مجازات» اشاره نکرده است؛ لیکن از نظر او، هرگونه مجازات باید با اراده عمومی و اصول عدالت اجتماعی هم‌خوانی داشته باشد.

بنابراین، وی بر این اعتقاد است که مجازات‌ها باید به صورت متناسب با جرم و شرایط شخصی فرد مجرم باشد، تا عدالت حقیقی برقرار گردد. مجازات‌های عمومی یا جمعی، که بدون توجه به شرایط خاص فرد مجرم اعمال شوند، مغایر با اصول عدالت اجتماعی و حقوق فردی هستند. جان رالز، به‌طور مستقیم و مشخص در آثار خود به این اصل نپرداخته است؛ اما با استناد به مبانی نظری او، به‌ویژه تأکیدش بر «فردیت»، «احترام به افراد، به‌عنوان موجوداتی آزاد و برابر» و «عدالت به‌مثابه انصاف»، می‌توان دیدگاه او را در این خصوص تبیین کرد (Rawls, 1993). رالز در نظریه عدالت خود، بر اهمیت حقوق و آزادی‌های فردی تأکید فراوانی دارد. او معتقد است که هر فرد دارای ارزش ذاتی و کرامت انسانی است و باید به‌عنوان موجودی مستقل و برخوردار از حقوق برابر مورد احترام قرار گیرد (Rawls, 1971; Freeman, 2007).

با توجه به این دیدگاه، می‌توان استدلال کرد که از نظر رالز، مجازات دسته‌جمعی یا اعمال مجازات بر افرادی که در جرم دخالت نداشته‌اند، نقض آشکار اصل فردی بودن مجازات و بی‌عدالتی محض است. چنین رویکردی با تأکید رالز بر فردیت و حقوق افراد در تضاد است. زیرا:

♦ **نقض استقلال فردی:** مجازات فردی به‌جای فرد دیگر، استقلال و عاملیت اخلاقی فرد را نادیده می‌گیرد و او را به‌عنوان بخشی از یک گروه یا واحد جمعی در نظر می‌گیرد، نه به‌عنوان یک فرد مستقل (Rawls, 1993; Freeman, 2007).

♦ **بی‌عدالتی رویه‌ای:** مجازات فردی که جرمی مرتکب نشده است، با اصول عدالت رویه‌ای که رالز بر آن تأکید دارد، مغایرت دارد؛ زیرا هیچ فرآیند عادلانه و منصفانه‌ای برای اثبات گناه این فرد، طی نشده است (Rawls, 1971).

♦ **نقض اصل برابری:** مجازات فردی به‌جای فرد دیگر، نوعی تبعیض و بی‌عدالتی را ایجاد می‌کند؛ زیرا فرد بی‌گناه به‌جای فرد گناهکار مجازات می‌شود (Rawls, 1993).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه رالز، اصل فردی بودن مجازات، یک اصل ضروری برای حفظ عدالت و احترام به حقوق افراد است. این اصل تضمین می‌کند که هر فرد، صرفاً مسئول اعمال خود باشد و از مجازات‌های بی‌رویه و ناعادلانه در امان باشد. به عبارتی، اصل فردی بودن مجازات، نه تنها یک اصل حقوقی؛ بلکه یک اصل اخلاقی است که ریشه در اندیشه عدالت رالز دارد. اصل فردی کردن مجازات، در قضایای متعددی مطرح و بر آن تأکید شده است. به‌عنوان مثال، پرونده هاپلی (۱۸۶۰)^۱ یکی از

۱. این پرونده که بیشتر به‌عنوان قتل غیرعمد ایستبورن (Eastbourne manslaughter) شناخته می‌شود، در نظام حقوقی انگلستان با عنوان Regina v. Hopley ثبت شده است. عبارت R v. Hopley مخفف Regina v. Hopley است. کلمه Regina که در زبان لاتین به معنای ملکه است، در اینگونه پرونده‌ها به نمایندگی از دولت یا حاکمیت به کار می‌رود. در آن زمان، ملکه به‌عنوان نماد قدرت حاکم، طرف دعوی علیه متهم بود. اگر حاکمیت تحت سلطنت یک پادشاه مرد قرار داشت، به‌جای Regina از Rex استفاده می‌شد. به این ترتیب، R v. Hopley در واقع به معنای دولت علیه هاپلی است.

پرونده‌های مشهور در تاریخ حقوق انگلستان است که به بررسی تنبیه بدنی و مرگ یک کودک در پی آن پرداخته است. تامس هاپلی، معلم مدرسه‌ای در ایستبورن، از پدر کودک، جان هنری چانسلور^۱، قاضی دادگاه عمومی عالی، و فردی با موقعیت اجتماعی بالا از منطقه بارنز^۲ در شهرستان ساری^۳ خواست تا به دلیل نافرمانی پسرش، رجینالد چانل چانسلور^۴ از تنبیه بدنی شدید استفاده کند. پدر کودک با این درخواست موافقت کرد. با این حال، هاپلی برای تنبیه کودک به جای استفاده از ابزار متعارف مانند چوب مخصوص تنبیه، از عصا (چوب پیاده‌روی) استفاده کرد. این ضربات شدید، به مدت بیش از دو ساعت ادامه یافت و منجر به مرگ کودک شد. پزشکان قانونی، در دادگاه شهادت دادند که مرگ کودک به دلیل شدت و طولانی بودن ضربات بوده و هیچ عامل طبیعی در این واقعه دخیل نبوده است. پس از مرگ کودک و آغاز محاکمه، هاپلی در دفاعیه خود مدعی شد که، از نظریات جان لاک در زمینه آموزش و تنبیه کودکان الهام گرفته است. او ادعا کرد که تنبیه بدنی، تنها زمانی باید به کار گرفته شود که کودک، لجباجت و نافرمانی شدیدی نشان دهد و اقداماتش را، وظیفه خود به عنوان یک معلم دانست. با این حال، دیوان عالی انگلستان، این دفاع را نپذیرفت و بیان داشت که چنین رفتاری فراتر از حدود تعیین شده در قانون «تنبیه معقول»^۵ است. محاکمه در دادگاه لوئیس آسیز^۶ و به ریاست «سر الکساندر کاکبرن»^۷، رئیس دیوان عالی کوئین بنچ^۸ برگزار شد. قاضی کاکبرن در حکم خود تأکید کرد که اگر تنبیه بدنی، بیش از حد شدید، طولانی یا با استفاده از ابزار نامناسب باشد، غیرقانونی است و اگر منجر به مرگ شود، مرتکب باید به اتهام قتل غیرعمد^۹ پاسخگو باشد. در این پرونده، دیوان عالی انگلستان همچنین بر اصل فردی کردن مجازات تأکید کرد و بیان داشت که، مجازات باید با توجه به شرایط خاص فرد مجرم، تعیین شود و از مجازات‌های عمومی و یکسان برای همه افراد خودداری گردد. تصمیم قضات در این پرونده، به وضوح تحت تأثیر اصول

1. John Henry Chancellor

2. Barnes

3. Surrey

4. Reginald Channel Chancellor

۵. معادل انگلیسی تنبیه معقول در این زمینه، Reasonable chastisement است. این عبارت به قانونی اشاره دارد که در آن زمان به والدین و معلمان اجازه می‌داد تا برای اصلاح رفتار کودکان از تنبیه بدنی به طور متعارف و معقول استفاده کنند، به شرطی که این تنبیه نه شدید، نه آسیب‌زا و نه غیرضروری باشد. در واقع، هدف از این قانون اصلاح رفتار کودک بوده، اما در عین حال باید از هرگونه زیاده‌روی یا اعمال خشونت پرهیز می‌شد.

6. Lewes Assizes

7. Sir Alexander Cockburn

۸. رئیس دیوان عالی Queen's Bench بالاترین مقام قضائی در بخش Queen's Bench دیوان عالی انگلستان است. این دیوان به پرونده‌های جنایی، مدنی و حقوق عمومی رسیدگی می‌کند. در زمان سلطنت ملکه، دیوان به Queen's Bench و در دوره سلطنت پادشاه به King's Bench تغییر نام می‌دهد.

9. Manslaughter

حقوق طبیعی و مفاهیم عدالت فردی قرار داشت. این امر از آنجا قابل استنباط است که، قضات در توضیح این اصل، بر لزوم تطبیق مجازات با خصایص و وضعیت فردی متهم تأکید کردند. این رویکرد با نظریات روسو در خصوص حقوق فردی و همچنین با دیدگاه رالز در رابطه با انصاف در نظام قضائی، همخوانی دارد.

۳-۷. اصل رعایت حقوق بشر و کرامت انسانی^۱

اصل رعایت حقوق بشر و کرامت انسانی، بر این اساس استوار است که هر فرد باید از حقوق بنیادین خود برخوردار باشد؛ بدون توجه به قومیت، ملیت یا وضعیت اجتماعی. این اصل، به طور خاص بر حق افراد برای زندگی عاری از هرگونه خشونت، تحقیر و نابرابری تأکید می‌کند و از دولت‌ها می‌خواهد که این حقوق را در تمامی سطوح اجتماعی و سیاسی حفظ کنند (Donnelly, 2013). اعلامیه جهانی حقوق بشر^۲ و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^۳ به‌طور مستقیم به کرامت انسانی و حقوق بنیادین اشاره دارند و مبنای حقوقی و اخلاقی این اصول را تبیین می‌کنند. ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، بر کرامت و حقوق برابر همه انسان‌ها تأکید می‌کند، درحالی‌که، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۱۰، بر ضرورت برخورد انسانی و احترام به کرامت ذاتی افراد، در هر شرایطی تأکید دارد. همچنین، کرامت انسانی به معنای احترام به خود فرد و حفاظت از حقوق انسانی او است؛ که نباید تحت هیچ شرایطی نقض شود (Rawls, 1999). در سطح جهانی، این اصل باید در راستای کاهش فقر و گرسنگی و تضمین حقوق افراد در جوامع مختلف پیگیری شود (Pogge, 2005).

روسو، در نظریه قرارداد اجتماعی خود، تأکید می‌کند که افراد در چارچوب یک جامعه سیاسی، باید توافق کنند تا آزادی‌های خود را در راستای منافع عمومی محدود کنند. او بر این باور است که، هر فرد باید در یک جامعه منظم، از احترام و کرامت انسانی برخوردار باشد و نباید هیچ‌گونه خشونت یا تحقیر بر فرد تحمیل شود. اگرچه روسو به‌طور مستقیم به اصل حقوق بشر اشاره نمی‌کند؛ اما از دیدگاه او، حفظ کرامت فردی و احترام به آزادی‌های فردی، جزو مبانی اولیه یک جامعه عادلانه است و این مقوله می‌تواند به‌طور غیرمستقیم به اصل حقوق بشر و کرامت انسانی مرتبط باشد. رالز، بر اهمیت رعایت حقوق بشر در فرآیند دادرسی تأکید دارد. او به‌ویژه به حق دفاع فردی در برابر اتهامات و نیاز به فرآیندهای قضائی منصفانه اشاره می‌کند (Forster, 2019, p. 15). این اصول برای تأمین عدالت در نظام کیفری، ضروری هستند. اصل رعایت حقوق بشر و کرامت انسانی، سنگ بنای حقوق بین‌الملل بشر و بسیاری از نظام‌های حقوقی داخلی است. این اصل، بیانگر این ایده است که همه انسان‌ها، صرف‌نظر از نژاد، جنسیت، ملیت، مذهب، زبان یا هر وضعیت دیگری، دارای حقوق ذاتی و غیرقابل سلب هستند و باید با آن‌ها با

1. The principle of respect for human rights and human dignity

2. United Nations General Assembly, 1948

3. United Nations General Assembly, 1966

احترام و منزلت رفتار شود. کرامت انسانی، ارزش ذاتی هر فرد به‌عنوان یک انسان است؛ که مبنای فلسفی حقوق بشر را تشکیل می‌دهد.

با استناد به مبانی نظری رالز، به‌ویژه تأکیدش بر «عدالت به‌مثابه انصاف»، «احترام به افراد به‌عنوان موجوداتی آزاد و برابر» و «اصل آزادی‌های اساسی»، دیدگاه او در این زمینه را می‌توان تبیین کرد. رالز در نظریه عدالت خود، بر اهمیت حقوق و آزادی‌های فردی تأکید زیادی دارد. او معتقد است که هر فرد دارای ارزش ذاتی و کرامت انسانی است و باید به‌عنوان موجودی مستقل و دارای حقوق برابر مورد احترام قرار گیرد (Rawls, 1971). اصول عدالت رالز، به‌ویژه «اصل آزادی‌های برابر»، به‌طور مستقیم با مفهوم حقوق بشر و کرامت انسانی مرتبط است. این اصل بیان می‌کند که هر فرد باید حقی برابر برای گسترده‌ترین نظام کلی از آزادی‌های اساسی داشته باشد که با نظام مشابه آزادی‌ها برای دیگران سازگار باشد. این آزادی‌ها شامل آزادی اندیشه، بیان، وجدان، اجتماعات و همچنین حقوق مربوط به دادرسی عادلانه است (Rawls, 1993).

طبق تحلیل‌های فریمن (۲۰۰۷) تأکید رالز بر حقوق و آزادی‌های اساسی، نه‌تنها به‌عنوان یک اصل فلسفی، بلکه به‌عنوان یک پایه برای ایجاد ساختارهای منصفانه و قانونی در جامعه مطرح می‌شود. فریمن بیان می‌کند که این اصول برای تضمین عدالت رویه‌ای و حفظ کرامت انسانی در سیستم‌های قضائی، حیاتی هستند. او توضیح می‌دهد که رالز، چگونه مفاهیم حقوق بشر را به‌عنوان پایه‌ای برای عدالت اجتماعی می‌بیند و تأکید دارد که رعایت کرامت انسانی و حقوق ذاتی افراد، اساس ایجاد یک جامعه عادلانه است. علاوه بر این، فریمن (۲۰۰۷) به مواردی اشاره می‌کند که چگونه اجرای اصول رالز در سیستم‌های قضائی، منجر به تقویت فرآیندهای قضائی منصفانه و احترام به حقوق بشر شده است. این نکته نشان می‌دهد که از دیدگاه رالز، رعایت حقوق بشر و کرامت انسانی نه‌تنها یک ضرورت اخلاقی؛ بلکه یک پیش شرط برای تحقق عدالت در جامعه است. نقض حقوق بشر، نقض کرامت انسانی و در نتیجه، نقض عدالت است. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که از نظر رالز و با تأیید تحلیل‌های فریمن رعایت حقوق بشر و کرامت انسانی، لازمه تحقق عدالت و یک جامعه عادلانه است.

۳-۸. اصل دادرسی منصفانه^۱

اصل دادرسی منصفانه، یکی از اصول بنیادین حقوق کیفری است که تضمین می‌کند تمامی مراحل دادرسی، از کشف جرم و تحقیقات مقدماتی تا صدور و اجرای حکم، باید بر پایه عدالت، شفافیت و بی‌طرفی انجام شوند. این اصل، بر این نکته تأکید دارد که هرگونه محدودیت بر آزادی‌های طبیعی افراد، باید صرفاً در چارچوب قوانین عادلانه و با هدف حفظ نظم اجتماعی، اعمال گردد. اگرچه روسو، به‌طور

1. The principle of fair proceedings

مستقیم به اصل دادرسی منصفانه اشاره نکرده است؛ اما مفاهیمی همچون عدالت، برابری و اراده عمومی، در نظریه قرارداد اجتماعی او، زمینه مناسبی برای تحلیل این اصل فراهم می‌آورد. روسو بر این باور بود که قوانین، باید به گونه‌ای تدوین شوند که از حقوق اساسی افراد، حمایت کرده و فرآیندهای قضائی را در راستای حفظ عدالت اجتماعی و کرامت انسانی هدایت کنند. او همچنین هشدار می‌دهد که عدم پایبندی به این اصول می‌تواند قرارداد اجتماعی را به ابزاری برای استبداد و نقض حقوق شهروندان تبدیل کند. یکی از اصول اساسی حقوق کیفری مدرن، اصل دادرسی منصفانه است. این اصل بر شفافیت، بی‌طرفی و عدالت در فرآیند قضائی تأکید دارد. رالز معتقد است که برای دستیابی به عدالت، باید به حقوق فردی احترام گذاشته شود و هر فرد باید فرصت دفاع از خود را داشته باشد (Hittinger, 1994, p. 590). این مفهوم با اصول دادرسی منصفانه، که در بیشتر نظام‌های حقوقی مدرن پذیرفته شده است، هم‌راستا است. جان رالز، به طور مستقیم و مفصل به «اصل دادرسی منصفانه»، به عنوان یک موضوع جداگانه پرداخته است. با این حال، می‌توان با استناد به مبانی نظری او، به ویژه تأکیدش بر «عدالت به مثابه انصاف»، «وضعیت اولیه»، «پرده جهل»، «اصل آزادی‌های برابر» و «عدالت رویه‌ای»، دیدگاه او را در این خصوص تبیین کرد. رالز در نظریه عدالت خود، بر اهمیت رویه‌های عادلانه و منصفانه تأکید زیادی دارد. او معتقد است که، نهادهای اجتماعی باید به گونه‌ای طراحی شوند که حقوق و آزادی‌های اساسی همه افراد، به ویژه در فرآیندهای قضائی، تضمین شود (رالز، ۱۴۰۳؛ Rawls, 1971).

مفاهیم کلیدی نظریه رالز که با اصل دادرسی منصفانه مرتبط هستند عبارتند از:

♦ **وضعیت اولیه و پرده جهل:** در «وضعیت اولیه»، افراد پشت «پرده جهل» قرار دارند و از موقعیت خود در جامعه، استعدادها، علایق و سایر ویژگی‌های شخصی خود بی‌اطلاع هستند. در این شرایط، آنها اصولی را برای جامعه انتخاب می‌کنند که به نفع همه باشد، از جمله اصولی که تضمین‌کننده دادرسی منصفانه برای همه افراد، صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی آنها باشد (Rawls, 1971).

♦ **اصل آزادی‌های برابر:** این اصل بیان می‌کند که، هر فرد باید حقی برابر برای گسترده‌ترین نظام کلی از آزادی‌های اساسی داشته باشد که با نظام مشابه آزادی‌ها برای دیگران، سازگار باشد. این آزادی‌ها شامل حقوق مربوط به دادرسی عادلانه نیز می‌شود (Rawls, 1993).

♦ **عدالت رویه‌ای:** رالز به عدالت رویه‌ای اهمیت زیادی می‌دهد. به این معنا که نهادها و رویه‌های قانونی باید به گونه‌ای طراحی شوند که منصفانه و بی‌طرفانه باشند. دادرسی منصفانه، بخشی اساسی از عدالت رویه‌ای است (Freeman, 2007).

طبق تحلیل‌های فریمن (۲۰۰۷) تأکید رالز بر رویه‌های منصفانه و بی‌طرفانه، نشان‌دهنده اهمیت تضمین عدالت در تمامی مراحل دادرسی است. همچنین، پاگ^۱ (۲۰۰۷) توضیح می‌دهد که چگونه رالز

از طریق نظریه عدالت خود به تضمین حقوق و کرامت انسانی پرداخته و این اصول را به عنوان بنیادهای عدالت اجتماعی مطرح کرده است. با توجه به این دیدگاه، می توان استدلال کرد که از نظر رالز، دادرسی منصفانه، یک جزء ضروری از یک نظام حقوقی عادلانه است. این اصل، تضمین می کند که همه افراد، صرف نظر از موقعیت اجتماعی یا اتهامات وارده، از حقوق اساسی خود در فرآیند قضایی بهره مند شوند.

۳-۹. اصل علنی بودن محاکمات^۱

اصل علنی بودن محاکمات، به عنوان یکی از ارکان اساسی دادرسی منصفانه، بر شفافیت و دسترسی عمومی به فرآیندهای قضائی تأکید دارد. در چارچوب نظریه قرارداد اجتماعی روسو، شفافیت در قانون گذاری و اجرای عدالت به عنوان ابزاری ضروری برای حمایت از حقوق فردی و اراده عمومی مطرح می شود. هر چند روسو مستقیماً به اصل علنی بودن محاکمات اشاره نکرده، لیکن مفاهیمی نظیر شفافیت و نظارت عمومی، در تفکرات او به طور غیرمستقیم از این اصل حمایت می کنند. به طور خاص، علنی بودن محاکمات به عنوان عاملی جهت تضمین بی طرفی و جلوگیری از سوء استفاده از قدرت، نقشی حیاتی در حفظ عدالت و کرامت انسانی ایفاء می کند و مانع از تبدیل قوانین به ابزار استبداد می شود.

اصل علنی بودن محاکمات، به این معنا است که جلسات دادگاه باید برای عموم مردم آزاد باشد. جان رالز مستقیماً در مورد این اصل صحبت نکرده، اما با توجه به نظریاتش، می توان گفت که او با این اصل موافق است. چراکه:

♦ **وضعیت اولیه و پرده جهل:** اگر افراد ندانند بعداً ممکن است در چه جایگاهی قرار بگیرند (متهم یا شاکی)، سیستمی را ترجیح می دهند که شفاف باشد و همه چیز جلوی چشم مردم اتفاق بیفتد.

♦ **اصل آزادی های برابر:** آزادی دسترسی به اطلاعات و نظارت بر نهادهای عمومی، با علنی بودن دادگاه ها تقویت می شود.

♦ **عقل عمومی:** بحث و گفتگوی عمومی در مورد مسائل قضائی، با علنی بودن دادگاه ها ممکن می شود و به فهم و قضاوت بهتر جامعه، کمک می کند.

♦ **عدالت رویه ای:** علنی بودن دادگاه ها باعث می شود عدالت نه فقط اجرا شود، بلکه دیده شود و اعتماد مردم به دستگاه قضائی بیشتر شود. چون مردم می توانند ببینند که روند دادرسی چگونه است و قضاوت، چگونه عمل می کنند.

به طور خلاصه، از نظر رالز، علنی بودن محاکمات برای یک نظام حقوقی عادلانه، ضروری است و به شفافیت، پاسخ گویی و اعتماد عمومی کمک می کند. البته این اصل، مطلق نیست و ممکن است در موارد خاص، محدودیت هایی داشته باشد.

1. The Principle of Public Trials or The Principle of Open Trials

۳-۱۰. اصل حق دفاع^۱

اصل حق دفاع، به افراد این اجازه را می‌دهد که در برابر اتهاماتی که علیه آن‌ها مطرح می‌شود، از خود دفاع کنند و این حق از حقوق بنیادی هر انسان در دادرسی عادلانه است. این اصل، از حقوق فردی در برابر قدرت دولتی حمایت کرده و تضمین‌کننده عدالت و برابری در روندهای قضائی است. حق دفاع، به طرق مختلفی مانند دسترسی به وکیل و فرصت برای ارائه شواهد و استدلال‌های فردی اعمال می‌شود. روسو، اگرچه به طور مستقیم به این اصل اشاره نکرد، اما مفاهیم آزادی فردی و حقوق طبیعی، در نظریه او از این حق حمایت می‌کند. این اصل به عنوان ابزاری برای حفظ کرامت انسانی و مقابله با سوءاستفاده از قدرت، در تحقق عدالت اجتماعی ضروری است. اینجا هم، جان رالز در نظریه‌اش به طور خاص به اصل حق دفاع، به عنوان یکی از اصول کلیدی در زمینه عدالت اجتماعی و حقوق بشر اشاره نمی‌کند؛ اما می‌توان این مفهوم را در چارچوب کلی نظریه او تفسیر کرد. به طور کلی، مفهوم حق دفاع در فلسفه سیاسی، به حق افراد برای دفاع از خود و حقوقشان در برابر ظلم و نقض حقوق اشاره دارد. این حق معمولاً به عنوان یک اصل بنیادی در نظام‌های حقوقی و سیاسی در نظر گرفته می‌شود.

در نظریه رالز، اصول عدالت که او مطرح می‌کند، به نوعی شامل تأمین امنیت و حقوق افراد نیز می‌شود. به عنوان مثال:

♦ **اصل آزادی:** این اصل به هر فرد حق می‌دهد که از آزادی‌های بنیادی خود دفاع کند. این آزادی‌ها شامل حق بیان، حق تجمع و دیگر حقوق مدنی است.

♦ **اصل تفاوت:** این اصل تأکید دارد که نابرابری‌ها باید به نفع کم‌برخوردارترین افراد باشد، که می‌تواند به معنای حمایت از حقوق آن‌ها و فراهم کردن فرصت‌های برابر برای دفاع از منافعشان باشد. بنابراین، اگرچه رالز به طور مستقیم به «حق دفاع» اشاره نمی‌کند، اما اصول او به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از حقوق فردی و اجتماعی حمایت کنند و فضایی را برای دفاع از آن حقوق فراهم آورند. این اصول می‌توانند به عنوان مبنایی برای بحث درباره حق دفاع و نحوه تأمین آن در جامعه عمل کنند.

۴. نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی تطبیقی اصول حقوق کیفری مدرن در چارچوب نظریات روسو و رالز، نشان داد که هر دو اندیشمند، با وجود رویکردهای متفاوت، بر اهمیت بنیادین مفاهیمی چون آزادی، عدالت و تناسب در نظام کیفری تأکید دارند. روسو با تمرکز بر «اراده عمومی» و رالز با تأکید بر «انصاف»، چارچوب‌های نظری قدرتمندی را برای تحلیل این اصول ارائه می‌دهند. در حالی که، روسو بر لزوم انطباق قوانین با اراده عمومی برای تحقق عدالت تأکید دارد، رالز بر تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی افراد، به ویژه

کم‌برخوردارترین افراد جامعه، به‌عنوان شرط اساسی عدالت تأکید می‌کنند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اصول حقوق کیفری مدرن، مانند برائت، قانونی‌بودن جرم و مجازات، قانونی‌بودن دادرسی کیفری، تناسب و شخصی‌بودن مجازات، و فردی‌کردن مجازات، همگی به نوعی در اندیشه‌های روسو و رالز ریشه دارند. این اصول، با تأکید بر حفظ حقوق فردی، جلوگیری از خودسری حکومت و تضمین عدالت در فرآیندهای کیفری، نقش حیاتی در نظام‌های حقوقی معاصر ایفا می‌کنند.

۵. پیشنهادات

♦ توجه بیشتر به جنبه‌های عملی نظریات: پژوهش‌های آتی می‌توانند به بررسی چگونگی اعمال عملی نظریات روسو و رالز در طراحی و اجرای نظام‌های کیفری بپردازند. به‌عنوان مثال، چگونگی تضمین مشارکت عمومی در تعیین قوانین (مطابق با نظریه روسو) و چگونگی تضمین حقوق کم‌برخوردارترین افراد در نظام عدالت کیفری (مطابق با نظریه رالز) می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

♦ بررسی تطبیقی با سایر نظریات: مقایسه نظریات روسو و رالز با سایر نظریات عدالت و حقوق کیفری.

منابع

- رالز، جان (۱۴۰۳). *نظریه‌ای در باب عدالت*. ترجمه مرتضی نوری. تهران: نشر مرکز.
- Affeldt, S.G. (1999). The Force of Freedom: Rousseau on Forcing to Be Free. *Political Theory*, 27(3), p. 299–333.
- Ashworth, A. (1994). *The Criminal Process: An Evaluative Study*. Oxford University Press.
- Ashworth, A. (2009). *Principles of Criminal Law*. (6th ed.). Oxford University Press.
- Bertram, C. (2012). Rousseau's Legacy in Two Conceptions of the General Will: Democratic and Transcendent. *The Review of Politics*, 74(3), p. 403–419.
- Bluhm, W.T. (1984). Freedom in The Social Contract: Rousseau's Legitimate Chains. *Polity*, 16(3), p. 359–383.
- Chapman, J.W. (1975). Rawls's Theory of Justice. *American Political Science Review*, 69(2), p. 588–593. <https://doi.org/10.2307/1959089>
- Do, T. (2023). Jean Jacques Rousseau's concept of freedom and equality in the Social Contract. *Trans/Form/Ação*, no. 46, p. 305–324. <https://doi.org/10.1590/0101-3173.2023.v46n2.p305>.
- Donnelly, J. (2013). *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Cornell University Press.
- Duff, R.A. (2001). *Punishment, Communication, and Community*. Oxford University Press.
- Dworkin, R. (1986). *Law's Empire*. Harvard University Press.
- Forster, M.S. (2019). *Rawlsian justice: Reflections on a new equilibrium*. Master's thesis. University of Calgary, Calgary, Canada.
- Freeman, S. (2007). *Rawls*. Routledge.
- Froese, K. (2001). Beyond Liberalism: The Moral Community of Rousseau's Social Contract. *Canadian Journal of Political Science*, 34(3), p. 579–600. <https://doi.org/10.1017/s0008423901778018>
- Gauthier, D. (1977). The Social Contract as Ideology. *Philosophy & Public Affairs*, 6(2), p. 130–164.
- Gray, A.D. (2017). The presumption of innocence under attack. *New Criminal Law Review: An International and Interdisciplinary Journal*, 20(4), p. 569–615.
- Hamer, D. (2007). The presumption of innocence and reverse burdens: A balancing act. *The Cambridge Law Journal*, 66(1), p. 142–171.
- Hart, H.L.A. (1968). *Punishment and Responsibility*. Oxford University Press.
- Hittinger, R. (1994). John Rawls, Political Liberalism. *Review of Metaphysics*, 47(3), p. 585–602.
- Kaplow, L. & Shavell, S. (2002). *Fairness versus Welfare*. Harvard University Press.
- Kelsen, H. (1945). *General theory of law and state*. Trans. by A. Wedberg. Harvard University Press.
- Morris, N. & Tonry, M. (1990). *Between Prison and Probation: Intermediate Punishments in a*

- Rational Sentencing System*. Oxford University Press.
- Noone, J.B. (1970). The Social Contract and the Idea of Sovereignty in Rousseau. *The Journal of Politics*, 32(3), p. 696-708. <https://doi.org/10.2307/2128837>
- Packer, H.L. (1968). *The Limits of the Criminal Sanction*. Stanford University Press.
- Pogge, T. (2005). World Poverty and Human Rights. *Ethics & International Affairs*, 19(1), p. 1-7. <https://doi.org/10.1111/j.1747-7093.2005.tb00484.x>
- Pogge, T. (2007). *John Rawls: His Life and Theory of Justice*. Ed. by Michelle Kosch. New York, US: Oup Usa.
- Quintard-Moréñas, F. (2010). The presumption of innocence in the French and Anglo-American legal traditions. *The American Journal of Comparative Law*, 58(1), p. 107-149.
- Rawls, J. (1971). *A theory of justice*. Harvard University Press.
- Rawls, J. (1993). *Political liberalism*. Columbia University Press.
- Rawls, J. (1999). *The Law of Peoples*. Harvard University Press.
- Raz, J. (1979). *The Authority of Law: Essays on Law and Morality*. Oxford University Press.
- Robinson, P.H. (2022). Criminal law's core principles. *All Faculty Scholarship*.
URL= https://scholarship.law.upenn.edu/faculty_scholarship/2251
- Rousseau, J.-J. (1968). *The Social Contract*. Trans. By M. Cranston. Penguin Publishing Group.
- Shklar, J.N. (1978). Jean-Jacques Rousseau and Equality. *Daedalus*, 107(3), p. 13-25.
- Tadros, V. & Tierney, S. (2004). The presumption of innocence and the Human Rights Act. *The Modern Law Review*, 67(3), p. 402-434.
- Thayer, J.B. (1897). The presumption of innocence in criminal cases. *The Yale Law Journal*, 6(4), p. 185-212. <https://doi.org/10.2307/780722>
- Tonry, M. (1998). *Sentencing Matters*. Oxford University Press.
- United Nations General Assembly. (1948). *Universal Declaration of Human Rights*.
URL= <https://www.un.org/en/about-us/universal-declaration-of-human-rights>
- United Nations General Assembly. (1966). *International Covenant on Civil and Political Rights*.
URL= <https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/international-covenant-civil-and-political-rights>
- Von Hirsch, A. (1993). *Censure and Sanctions*. Oxford University Press.
- Zimring, F.E. & Hawkins, G. (1995). *Incapacitation: Penal Confinement and the Restraint of Crime*. Oxford University Press.
- Zuckert, M.P. (1994). The new Rawls and constitutional theory: Do it really taste that much better? *Constitutional Commentary*.
URL= <https://scholarship.law.umn.edu/concomm/751>